بررسی و تحلیل حقوقی اصل ۱۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران درباره شرایط رئیس‌جمهوری

در جست‌وجوی مدیرِ مدبرِ مؤمن

■ محمد مهاجری* ■

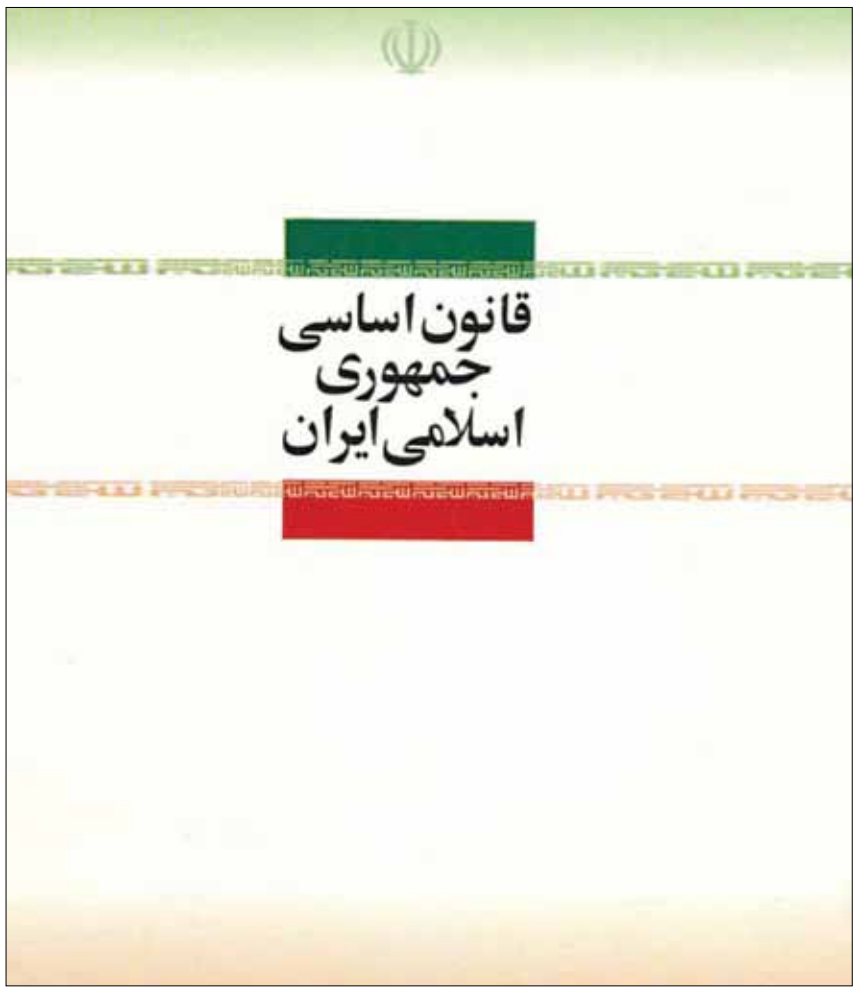

یکی از مهم‌ترین اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران درباره شرایط رئیس‌جمهوری است و از جهات مختلف اندیشمندان حقوقی و سیاستمداران درباره آن بحث کرده‌اند و بحث و بررسی و نقد آن در محافل سیاسی و حقوقی مطرح بوده است. اصل ۱۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در حقیقت از جمله اصول چالشی قانون اساسی است که از جهت واژگان به کار برده شده در این اصل مورد توجه قرار گرفته است. اصل ۱۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران درباره شرایط ریاست‌جمهوری بیان می‌دارد: «رئیس‌جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی که واجد شرایط زیر باشند، انتخاب گردد: ایرانی‌الاصل، تابع ایران، مدیر و مدبر، دارای حسن سابقه و امانت و تقوا، مؤمن و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی ایران و مذهب رسمی کشور». در صدر این اصل عبارتی قید شده است که باید در ذیل اصل می‌آمد؛ در حقیقت بیان عنوان از میان رجال مذهبی و سیاسی خود از جمله شرایط رئیس‌جمهوری است که در عنوان ابتدایی آمده است و شایسته بود این شرط نیز در قسمت شرایط می‌آمد. اولین و مهم‌ترین مساله درباره شرایط رئیس‌جمهوری در این اصل، مساله رجال و واژه رجل است. این واژه در لغت عربی و در ادبیات قرآنی گاهی به عنوان مرد به معنای جنس مذکر آمده است و در مواردی رجل از باب غلبه و از باب اشاره به نوع انسان آمده است؛ این نوع کاربرد عبارت مذکور برای هر دو نوع جنس مذکر و مؤنث در زبان انگلیسی نیز وجود دارد. علاوه بر این، برخی رجل را به عنوان شخصیت برجسته و برجستگی انسانی و نخبگی می‌شناسند. با توجه به این استدلال باید گفت منعی برای ریاست جمهوری زنان وجود ندارد و البته شورای نگهبان نیز تاکنون هیچ کاندیدای زنی را به جهت زن بودن ردصلاحیت نکرده و البته هیچ کاندیدای زنی را نیز تایید نکرده است؛ به نظر می‌رسد چنانچه جایگاه رئیس‌جمهوری نوعی اعمال ولایت تلقی شود، زنان جامعه از اعمال ولایت منع شده‌اند و لذا باید بگوییم که زنان نمی‌توانند رئیس‌جمهور شوند ولی اگر اعمال ولایت را در جمهوری اسلامی ایران منحصر در شخص رهبری بدانیم، باید ریاست جمهوری بانوان را به جهت زن بودن رد نکنیم. به نظر می‌رسد اعمال ولایت در نظام جمهوری اسلامی ایران و با توجه به ساختار حقوقی نظام جمهوری اسلامی ایران، منحصر در شخص «ولی فقیه» است و سایر مقامات به طور خاص و به معنای فقهی متولی ولایت نباشند؛ بنابراین ریاست جمهوری زنان بنا بر این استدلال پذیرفته شده است. ادله موافقان ریاست‌جمهوری زنان به صورت خلاصه به این شرح است: ۱- ولایت فقط محدود به مقام رهبری بوده که رهبری نیز جدا از مقام ریاست جمهوری است بلکه مقام بالاتر و در رأس هرم قدرت در نظام جمهوری اسلامی قرار دارد. ۲- کلمه «رجال» که در اصل ۱۱۵ قانون اساسی آمده، کاملاً ریشه عرفی دارد... رجال به معنی بزرگان، نخبگان و شخصیت‌ها و در واقع عقلای جامعه است. ۳- اصل، برابری زن و مرد در احراز پست‌ها و مشاغل است و محدودیت زنان جنبه استثنایی دارد که تنها باید در جایی آن را اعمال کرد که بدان تصریح شده باشد. ۴- اینکه با تعبیری ظریف در اصل ۱۱۵ قانون اساسی مقام ریاست جمهوری به مردان اختصاص یافته است، صرفاً به لحاظ رعایت مصلحت مقطعی مملکت بوده نه به جهت رعایت اصل شرعی ممنوعیت زن از ولایت و حکومت، زیرا اگر این اصل می‌خواست رعایت شود به طریق مسلم باید زنان را از نمایندگی مجلس شورای اسلامی یا تصدی وزارتخانه‌ها نیز منع کرد[1]. همچنین به منظور توجه به ادله موافقان و مخالفان به صورت توأم، ادله مخالفان ریاست جمهوری زنان به صورت خلاصه به این شرح است: این گروه، معنی رجال را مردان و ریاست جمهوری را نوعی ولایت و حکومت می‌دانند؛ نه وکالت و قدرت اجرایی و ادله زیر را در این راستا مطرح می‌کنند: ۱- از نظر لغوی رجال به معنای مردان و در مقابل نساء به معنای زنان حکایت از آن دارد که داوطلبان ریاست جمهوری حتماً باید از میان مردان باشند. ۲- حکم ریاست جمهوری توسط ولی فقیه تنفیذ و امضا می‌شود و بدین وسیله اختیارات اجرایی و قانونی رئیس جمهور که معمولاً با اعمال یک نوع ولایت و حاکمیت همراه است، از مشروعیت دینی و الهی نیز برخوردار می‌شود.[2] ۳- در به کار بردن الفاظ و لغات اصل بر این است که کلمات در معانی حقیقی خود استعمال شده‌اند و چنانچه لفظی در معنای مجازی استعمال شود باید قرینه‌ای در میان باشد؛ در حالی که در قانون اساسی درباره لفظ رجل و عدم اختصاص آن به زنان، قرینه‌ای در میان نیست. نکته دیگر در باب این شرایط آن است که برخی مفاهیم مندرج در این اصل، مشخص و معین نیستند؛ به عنوان نمونه مفهوم رجال مذهبی مشخص نیست که چه معنایی در بر دارد و همچنین از جهت علمی و عملی مشخص نیست تفاوت رجل مذهبی با شخص معتقد و مؤمن به مبانی جمهوری اسلامی ایران یا مذهب رسمی کشور در چیست! در حقیقت رجل مذهبی را می‌توان هم شخصی روحانی دانست و هم شخصی که مؤمن و معتقد به مذهب رسمی کشور است و مبانی جمهوری اسلامی ایران را نیز پذیرفته است. در نهایت می‌توان گفت مفهوم رجل مذهبی با مفاهیم مؤمن و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی ایران و مذهب رسمی کشور تا حدی مترادف است یا حداقل تا حدی همپوشانی دارد و بیان این دو شرط برای یک منصب به نظر صحیح و منطقی نمی‌رسد و از این جهت باید اصل ۱۱۵ مورد بازنگری و اصلاح واقع شود. علاوه بر این مفهوم رجل سیاسی نیز نامشخص است و نمی‌توان به دقت مراد قانونگذار از این واژه را متوجه شد، در واقع می‌توان رجل سیاسی را شخصی دانست که متصدی یک سازمان بوده یا در مناصب سیاسی دیگر عهده‌دار پُست سیاسی بوده و حتی می‌توان شخصی را هم که فعالیت حزبی و سیاسی داشته است، رجل سیاسی تلقی کرد ولو اینکه این شخص در گذشته عهده‌دار پست‌های سیاسی نبوده است اما این شخص به همه شرایط سیاسی کشور اشراف داشته و در امور سیاسی به فعالیت می‌پرداخته است. مفهوم ایرانی‌الاصل و تابع ایران بودن رئیس جمهوری ۲ مفهوم مشابه و متفاوت است و باید بیان کرد مفهوم ایرانی‌الاصل بودن علی‌القاعده و به قدر متیقن به شخصی اطلاق می‌شود که از پدر و مادر ایرانی متولد شده باشد و لازم نیست که حتماً نسل‌های قبل از وی نیز لزوماً ایرانی باشند. این ملاک کاملاً عینی و کمی است و برای تشخیص آنها ارائه مستندات حقوقی مانند شناسنامه یا کارت ملی کفایت دارد. علت آنکه ایرانی‌الاصل بودن مورد توجه قانونگذار اساسی بوده است، به نظر می‌رسد علقه میان شخص و رابطه معنوی وی با کشور متبوعش است، درباره مفهوم ایرانی‌الاصل بودن حتی درباره مقام رهبری نیز چنین قیدی وجود ندارد و برخی با قیاس، اولویت ایرانی‌الاصل بودن رهبری را نیز لازم می‌دانند و برخی نیز به استناد جایگاه فقهی رهبری، چنین قیدی را برای مقام رهبری لازم نمی‌دانند. به نظر می‌رسد ایرانی‌الاصل بودن به جهت پیوند عاطفی- معنوی و علقه سیاسی شخص باشد والا به جز این ترجیحات و این مسائل، موضوع دیگری در اهمیت این شرط به چشم نمی‌خورد. حتی در بسیاری کشورها مانند ایالات متحده آمریکا نیز بسیاری از اشخاصی که مقیم و ساکن ایالات متحده آمریکا هستند، می‌توانند به مناصب سیاسی دست یابند و این موضوع به رویکرد قانونگذار اساسی و قانونگذار عادی بازمی‌گردد. در ماده ۹۸۲ قانون مدنی درباره تصدی مناصب سیاسی توسط تابعان اکتسابی آمده است: «اشخاصی که تحصیل تابعیت ایرانی کرده یا بکنند، از همه حقوقی که برای ایرانیان مقرر است بهره‌مند می‌شوند؛ لیکن نمی‌توانند به مقامات زیر نائل شوند: ۱- ریاست جمهوری و معاونین او ۲- عضویت در شورای نگهبان و ریاست قوه قضاییه ۳-وزارت و کفالت وزارت و استانداری و فرمانداری ۴-عضویت در مجلس شورای اسلامی ۵- عضویت شوراهای استان، شهرستان و شهر۶-استخدام در وزارت امور خارجه و نیز احراز هرگونه پست و مأموریت سیاسی ۷-قضاوت ۸- عالی‌ترین رده فرماندهی در ارتش و سپاه و نیروی انتظامی ۹- تصدی پست‌های مهم اطلاعاتی و امنیتی.» بنابراین برای کلیه مناصب فوق و در رأس همه آنها منصب ریاست جمهوری، تابعیت شخص باید اصل باشد و چنانچه شخص تابعیت اکتسابی داشته باشد، نمی‌تواند به این مناصب مهم و پست‌های سیاسی دست یابد. قید مدیر و مدبر بودن نیز به معنای توانایی مدیریت اجرایی و سیاسی کشور است و لذا باید مدیریت و تدبیر رئیس جمهور به موجب قانون اساسی برای نهاد تأیید صلاحیت‌کننده اثبات شده و احراز شده باشد، مراد از مدیریت و تدبیر ریاست جمهوری قدرت مدیریت کشور و مدیریت اجرایی کشور از جهت برنامه‌های کلان سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است. همچنین قید و صفت دارای حسن‌سابقه و امانت و تقوا نیز از جمله شرایط ذهنی‌ای هستند که تشخیص آنها به موجب قانون اساسی بر عهده نهاد شورای نگهبان است. قید «واجد شرایط بودن» در صدر اصل ۱۱۵، به معنای آن است که باید این شرایط توسط شورای نگهبان احراز شود و لذا نمی‌توان در این موارد اصل را بر دارا بودن این شرایط گذاشت و شورای نگهبان باید این شرایط مندرج را به طور اثباتی احراز کند. در حقیقت شورای نگهبان باید امانت و تقوا و ایمان و اعتقاد و سایر ملاک‌های ذهنی مندرج در این اصل را احراز کند و نمی‌تواند اصل اولیه را بر وجود این موارد بگذارد و در صورت وجود دلیل بر خلاف، شخص را فاقد این شرایط بداند؛ بلکه باید به طور ایجابی و اثباتی شرایط مندرج در این اصل را احراز کند. بنابراین باید دلایل و اسناد و مدارکی دال بر وجود این شرایط در شخص کاندیدا توسط شورای نگهبان بررسی شود و سپس این شرایط احراز شود و ظاهراً اینگونه نیست که چنانچه دلیلی بر عدم امانت وی یا عدم حسن سابقه وی موجود نباشد، این شخص را امانتدار و دارای حُسن سابقه بدانند. یکی از مهم‌ترین مواردی که درباره اصل ۱۱۵ قانون اساسی مطرح است، مساله ملاک‌های عینی و ملاک‌های ذهنی است. در حقیقت اعتقاد گروهی بر این است که شرایط رئیس‌جمهوری باید از طریق ملاک‌های عینی مشخص شود و بیان ملاک‌های ذهنی نمی‌تواند در این خصوص کمک‌کننده باشد. ملاک‌های عینی، ملاک‌هایی مشخص و معین هستند که از جهت حقوقی قابل اثبات و از جهت بیرونی قابل کشف هستند و در مقابل این ملاک‌ها و معیارهای عینی، ملاک‌های ذهنی قرار دارند که ملاک‌هایی درونی و براساس ذهنیت هستند که از جهت حقوقی ممکن است قابل کشف باشند و ممکن است قابل کشف نباشند. به نظر می‌رسد راهکاری که در این باره وجود دارد، تبدیل ملاک‌های ذهنی به ملاک‌های عینی است. در واقع ملاک‌های ذهنی مانند امانت و تقوا و حسن‌سابقه و مدیر و مدبر بودن و مؤمن و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی ایران بودن باید از طُرُق مختلف به اثبات برسد و از طریق مستند حقوقی قابل ارائه باشد. به عنوان نمونه ملاک‌های ایرانی‌الاصل بودن و تابع ایران بودن و همچنین دارای مذهب رسمی کشور بودن از طرق عینی قابل اثبات هستند و لیکن بسیاری از ملاک‌های یادشده در اصل ۱۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ذهنی هستند و از جهت عینی و با ارائه مدرک و مستند حقوقی قابل اثبات نیستند. اعضای شورای نگهبان اعم از فقها و حقوقدانان تاکنون مسؤولیت سنگینی بر دوش داشته‌اند و با توجه به گزارشات و استعلامات از نهادهای مختلف، این ملاک‌ها را بررسی و احراز کرده‌اند؛ لیکن چنانچه این ملاک‌های ذهنی از جهات عینی قابلیت اثبات پیدا کنند، امر برای شورای نگهبان تسهیل خواهد شد و از جهاتی نیز شائبه‌های گوناگونی که تا کنون بر تایید صلاحیت‌ها وارد شده است، رفع خواهد شد. در واقع شورای نگهبان به عنوان نهادی کارکردی و بسیار مهم که با مساله انتخابات ارتباط دارد، همواره به عنوان «قاضی سیاسی» در مقام تشخیص و احراز صلاحیت کاندیداها خواهد بود. در امر قضاوت نیز همواره یک طرف راضی و یک طرف ناراضی خواهد بود. در مقام انجام تکالیف سنگین شورای نگهبان نیز همواره اشخاصی که تایید صلاحیت نشده‌اند، به عملکرد شورای نگهبان انتقاد وارد می‌کنند و جالب آن است که در این موضوع به مساله ملاک‌های ذهنی اشاره خاصی می‌کنند. چه؛ ملاک‌های ذهنی قابلیت عینی اثباتی ندارند و اشخاص براحتی می‌توانند به آنها تمسک جسته و رد صلاحیت خویش را ناعادلانه بدانند؛ بنابراین به جهت تسهیل امور تایید صلاحیت‌ها و رفع شائبه‌های اینچنینی، می‌توان معیارها و ملاک‌های ذهنی را به ملاک‌ها و معیارهای عینی نزدیک کرد. این راهکار و این پیشنهاد می‌تواند در نقشه جامع انتخاباتی نظام جمهوری اسلامی ایران سنجیده و اعمال شود. به عنوان مثال می‌توان شرط امانت را از طریق اخذ گزارش از نهادهایی که شخص کاندیدا در آنها متصدی بوده است احراز کرد. درباره بسیاری شرایط دیگر که در قوانین انتخاباتی دیگر نیز بیان شده است می‌توان چنین ملاک‌هایی را پیش‌بینی کرد. مثلاً چنانچه شخصی اعتقاد به اصل ولایت مطلقه فقیه نداشته باشد، می‌توان از طریق اشاره به سخنرانی‌ها و همایش‌ها و نوشته‌ها و کتب و مقالات شخص اثبات کرد یا عدم مدیریت و عدم تدبیر را نیز با اشاره به مواردی که در خارج محقق شده است به اثبات رساند. عدم اعتقاد به مبانی جمهوری اسلامی ایران مانند اماره پذیرش سلطه‌پذیری بیگانگان را نیز می‌توان از طریق ارائه چنین مستندی به شخص کاندیدا اثبات کرد. البته شورای نگهبان همواره در تایید و عدم صلاحیت‌ها مستندات گوناگون توجه کرده لیکن در این رویکرد، شورای نگهبان به شخصی که تایید صلاحیت نشده است، مستندات و دلایل رد صلاحیت وی را ابراز می‌کند. البته چالشی که در این خصوص باقی می‌ماند، عدم امکان تبدیل همه ملاک‌های ذهنی و نزدیک کردن آنها به ملاک‌های عینی است. لیکن می‌توان به این پرسش اینگونه پاسخ داد که حتی‌الامکان می‌توان این شرایط ذهنی را به ملاک‌های عینی تبدیل کرد. بنابراین در مجموع باید گفت ملاک‌ها و معیارهای اصل ۱۱۵ باید به صورت مشخص تعیین شوند و از جهات مختلف ابهامات اصل ۱۱۵ رفع و برطرف شود تا نظارت شورای نگهبان بر فرآیند تأیید صلاحیت داوطلبان انتخابات ریاست جمهوری تسهیل شود. این مساله نیازمند بازنگری و اصلاح قوانین انتخاباتی نظام جمهوری اسلامی ایران و تدوین قانون جامع انتخاباتی است که به صورت کلی شرایط انتخابات در نظام حقوقی ایران را مورد بازنگری و اصلاح قرار خواهد داد. این مساله در نطق آقای دکتر عباسعلی کدخدایی، سخنگوی شورای نگهبان در جلسه مجلس شورای اسلامی برای انتخاب اعضای حقوقدان شورای نگهبان در سال ۹۵ اشاره شد که از جهات مختلف باید بررسی شود و به نتایج مطلوب برسد.

پی‌نوشت

۱- رستمی، ولی، موسی‌پور، میثم، تحلیل حقوقی اصل ۱۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران درباره شرایط رئیس‌جمهور، فصلنامه حقوق، دوره ۴۱، شماره ۱، بهار ۹۰، ص ۲۲۸.

۲- همان، ص ۲۲۸.

*** مدرس دانشگاه و پژوهشگر حقوقی**

■ ■ ■

امام خمینی و ولایت مطلقه فقیه

داوود مهدوی‌زادگان: تعبیر «ولایت مطلقه فقیه» از حضرت امام خمینی رحمت‌الله علیه جدید است؛ حتی، چنین تعبیری از ایشان در مباحث ولایت فقیه پیش از دوره رهبری ابراز نشده است. به نظر می‌رسد این مطلب به دنبال عمیق‌تر شدن درک فقهی ایشان از مساله «ولایت» است. چنانکه اشاره شد امام خمینی رحمت‌الله علیه تا پیش از تأسیس حکومت اسلامی، ولایت را در همان چارچوب احکام فرعی ملاحظه کرده است؛ یعنی ولی فقیه مجری احکام و قوانین شرعی است اما پس از انقلاب اسلامی و تأسیس حکومت دینی، برای ایشان معلوم شد ولایت نیز مانند سایر احکام شرع، دارای مصلحت ذاتی است. حکومت فی‌نفسه، قطع نظر از سایر احکام شرع، دارای مصلحت ملزمه است یعنی ولایت مستقل از دیگر احکام دارای مصلحت است. تشریع ولایت صرفاً به دلیل تأمین مصالح احکام شرع نیست، بلکه به دلیل تأمین مصلحت ذاتی خود حکومت است. به همین دلیل است که ولایت در کلام امام صادق علیه‌السلام در کنار چند حکم اولای دیگر قرار گرفته است: «بنی الاسلام علی خمس: علی الصلاه و الزکاه و الصوم و الحج و الولایه و لم یناد بشیءٍ کما نوری بالولایه» (کلینی، ۱۴۰۵: ۲/۱۸).

بدین ترتیب، همان‌طور که سایر احکام نسبت به یکدیگر اطلاق دارند، یعنی تشریع آنها به دلیل تأمین مصلحت دیگری نیست، ولایت نیز اینچنین است. صلات نسبت به صوم اطلاق دارد و وابسته و مقید به آن نیست. حکومت نیز نسبت به صلات، صوم، حج و سایر احکام شرعی اطلاق دارد و بلکه بالاتر است؛ ممکن است سایر احکام در تزاحم با مصلحت، مقید شود. «حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یکجانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را، چه عبادی و چه غیرعبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ب:۲۰/۴۵۲). حضرت امام خمینی رحمت‌الله علیه در همه متن بالا، عدم التفات فقها به مساله مطلقه بودن ولایت را ناشی از «عدم شناخت ولایت مطلقه الهی» دانسته‌اند. به عبارت دیگر مشکل در مطلقه بودن ولایت فقیه نیست که قابل درک نباشد، بلکه مشکل در درک نادرست از ولایت الهی و در طول آن ولایت نبوی(ص) و ولایت ائمه علیهم السلام است. ولایت آنها در محدوده احکام شرع نیست و از این حیث مطلق است. اگر فقیه می‌تواند مسجد ضرار را تخریب کند، به دلیل آن است که پیامبر خدا(ص) چنین ولایتی را دارد. چون رسول‌الله(ص) می‌تواند موقتاً حج را جلوگیری کند ولی فقیه نیز مجاز به این عمل است، زیرا ولی فقیه عیناً مکلف به همان وظایف حکومتی است که رسول‌الله و امام معصوم(ع) به آنها موظف است. امام در بحث ولایت فقیه تأکید دارند: «این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم(ص) بیشتر از حضرت امیر(ع) بود، یا اختیارات حضرت امیر(ع) بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل حضرت رسول اکرم(ص) بیش از همه عالم است و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر(ع) از همه بیشتر است لکن زیادی فضایل معنوی، اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد». (امام خمینی، ۱۳۷۷: ۴۰) پس اگر ولایت فقیه را مطلقه نمی‌دانیم، به دلیل آن است که ولایت حضرت رسول اکرم(ص) و ولایت حضرت وصی(ع) را مطلقه نمی‌دانیم. زعامت سیاسی آنان با هرگونه تلقی از محدوده اختیارات‌شان، عیناً در عصر غیبت به فقیه جامع‌الشرایط منتقل می‌شود بنابراین مشکل نه در دامنه اختیارات ولی فقیه که در اختیارات رسول‌الله(ص) و امام معصوم(ع) است.

■ تقدم ولایت بر احکام فرعی

امام خمینی رحمت‌الله علیه خطاب به امام جمعه وقت تهران فرمودند: «باید عرض کنم حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله(ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز و روزه و حج است». تقدم حکومت بر احکام فرعیه با فرض اولی بودن آن متصور است. اگر حکومت در چارچوب احکام فرعیه باشد، دلیلی ندارد که بر آنها تقدم داشته باشد، زیرا هیچ فرعی بر اصل تقدم ندارد اما با فرض اولیه بودن ولایت، چرا بر سایر احکام اولیه تقدم دارد؟ مگر نه این است که احکام اولیه نسبت به یکدیگر مطلقند؟ وجه تقدم ولایت بر سایر احکام اولیه چیست؟

وجه نخست، مشروعیت فعل مکلف است. اگر افعال مکلفین تحت ولایت باشد، مشروعیت دارد و اگر تحت ولایت خداوند سبحان نباشد، زیر ولایت طاغوت است. امام خمینی رحمت‌الله علیه فرموده‌اند: «چنانچه فقیه در کار نباشد، ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است. یا خدا یا طاغوت، یا خداست یا طاغوت. اگر با امر خدا نباشد، رئیس‌جمهور با نصب فقیه نباشد، غیرمشروع است. وقتی غیرمشروع شد، طاغوت است». (همو، ۱۳۷۹، ب: ۱۰/۲۲۱)

وجه دوم آن است که ولایت ظرفیت تحقق امور را فراهم می‌کند: «وقتی حکومت یک حکومت عدل الهی شد و عدالت را جاری کرد و نگذاشت فرصت‌طلب‌ها به مقاصد خودشان برسند، یک محیط آرام پیدا می‌شود. در این محیط آرام همه چیز پیدا می‌شود، بنابراین ما نودی بشیءٍ مثل ما نُوریَ بالولایه برای اینکه حکومت است».

وجه سوم آن است که ولایت و حکومت «حصن‌الاسلام» و نگهبان دین خداست. هر مجموعه‌ای به حفاظت و حراست احتیاج دارد. اجتماع مسلمین و مجموعه احکام شرعی برای مصون ماندن از هرگونه گزند شیطانی، به حراست نیازمند است. فلسفه نظام سیاسی برای همین است. حصن بودن سلطان به این معناست که خود را موظف به حراست از مملکت تحت سلطه خود بداند. امام خمینی رحمت‌الله علیه در اینجا مثال به مساله شاه سلطان حسین و اصفهان می‌زند که «این چه «حصنی» است که هر گوشه‌ای را به آقای «حصن‌الاسلام» عرضه بداریم عذرخواهی می‌کند! آیا معنی «حصن» همین است؟» (امام خمینی، ۱۳۷۷: ۵۶) و اسلام در عصر غیبت بی‌نیاز نیست. «حصن» بر آنان واجب شده است؛ حاکم اسلامی می‌تواند کسانی را که حج یا خمس و زکات بر آنان واجب شده، ملزم به انجام فریضه کند. لیکن اگر حکومت دینی برپا نباشد ولی مردم به حج می‌روند و خمس و زکات‌شان را پرداخت می‌کنند، مصلحت ملزمه ولایت تأمین نشده است، زیرا احکام اولیه نسبت به یکدیگر حکومت ندارند اما ولایت نسبت به احکام اولیه حکومت دارد. با احکام حج نمی‌توان کسی را ملزم به انجام فرایض کرد ولی با ولایت می‌توان چنین کرد.

■ ولایت و سلطنت بر جان و اموال

حضرت امام خمینی رحمت‌الله علیه با فرض اینکه حکومت از احکام اولیه است، چنان اختیاری برای آن معتقدند که «حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یکجانبه لغو کند». (همو، ۱۳۷۹ ب: ۲۰/۴۵۲) حال این عقیده چگونه با مرسله مشهور «الناس مسلطون علی اموالهم» قابل جمع است، زیرا تصور شده «ولایت» با فرض اولیه بودن، در تزاحم با سلطنت مردم بر اموال‌شان است.

در مباحث امام خمینی رحمت‌الله علیه درباره ولایت فقیه، اشاره‌ای به تزاحم آن با قاعده «سلطنت» نشده است لیکن از مباحث ایشان در مبحث «بیع معاطاه» که به حدیث سلطنت پرداخته (همو، ۱۳۷۹، الف: ۱/۱۲۲) می‌توان برای مساله از این گفتار بهره گرفت. امام خمینی رحمت‌الله علیه حدیث «الناس مسلطون علی أموالهم» را مرسله مشهور می‌داند و مباحثی را که پیرامون آن طرح کرده، با قطع نظر از ضعف سندی آن است (همان: ۱/۱۶۴). ممکن است شهرت عمل به این حدیث را موجب جبران ضعف سند آن بداند. به نظر امام، حدیث سلطنت حاوی حکم امضایی است نه حکم تأسیسی، زیرا تمام عقلا حکم به ثبوت سلطنت مردم بر اموال‌شان می‌کنند و مستند فقها و مسلمین در این موضوع (سلطنت بر اموال) به این حدیث مرسله نیست (همان: ۱/۱۲۶) بنابراین قاعده سلطنت یک حکم عقلایی است، نه حکم شرعی. در این صورت، قاعده سلطنت نه اطلاق دارد و نه عمومیت، بلکه برای شمول مصادیق آن باید سراغ عرف عقلا رفت. حکم عقلایی سلطنت هم برای مورد خاص وضع شده است و آن عبارت از «عدم حجر» است یعنی توهم مانعیت تصرف مالک در ملک خود شده است و عقلا حکم به سلطنت مالک در تصرف بر مال خودش را داده‌اند (همان: ۱/۱۲۷). بنابراین اطلاق مرسله مشهور شامل مورد تزاحم میان حکم حکومتی و قاعده سلطنت نمی‌شود. برابر حکم حکومتی، نمی‌توان گفت قاعده سلطنت اطلاق دارد و مانع جواز تصرف حکومت در اموال مردم می‌شود. امضای حکم عقلایی سلطنت مشروط است یعنی شارع مقدس قاعده سلطنت یا همان حکم عقلایی سلطنت را به طور مطلق امضا نکرده است، بلکه به نظر امام خمینی رحمت‌الله علیه، این حکم عقلایی تعلیقی و مشروط است، زیرا مالک حقیقی خداوند تبارک و تعالی است. پس سلطنت مردم بر اموال‌شان تا جایی مشروعیت دارد که در تعارض با خواست مالک حقیقی نباشد. اگر چنین تعارضی پیش آید، قاعده سلطنت شامل آن مورد نمی‌شود. امام خمینی رحمت‌الله علیه می‌فرماید در چنین مواردی، حکم شارع مقدس بر حکم عقلا «ورود» دارد. در اصطلاح علمای اصول‌الفقه، وارد بودن حکمی بر حکم دیگر آن است که حکم وارد، موضوع را از قلمرو موضوعی حکم دیگر خارج می‌کند. به عبارت دیگر، حکم وارد، اطلاق حکم دیگر را در شامل شدن موضوع مورد نزاع می‌گیرد لذا نمی‌توان به اطلاق حکم دیگر استناد کرد. امام خمینی رحمت‌الله علیه درباره تعلیقی بودن حکم عقلایی سلطنت فرموده‌اند: «و لا ریب فی أن حکمهم علی عدم ورود حکم من السلطان الحقیقی علی النفوس و الأموال، و هوالله تعالی. فاذا ورود حکم من الشارع الأقدس، یکون وارداً علی هذا الحکم التعلیقی (همان). درباره تصرفات مالک در ملک خود، اشکال شده که شرط جواز تصرفات مالک، وقوع تصرف در ظرف تحقق ملکیت است؛ تصرفاتی جایز است که زایل‌کننده ملکیت نباشد بنابراین معاملاتی مانند بیع، عتق و اعراض از مال که مزیل ملکیت است، مشمول قاعده سلطنت نمی‌شود و نمی‌توان با استناد به قاعده سلطنت، حکم به جواز اینگونه تصرفات کرد. امام خمینی رحمت‌الله علیه در پاسخ به این اشکال فرموده‌اند اینگونه تصرفات از واضح‌ترین انواع سلطنت بر اموال است. علاوه بر آن، اخراج اموال از ملکیت با اعمال سلطنت، منافاتی با سلطنت بر اموال ندارد، زیرا مالک حین اخراج مال از ملکیت خود سلطنت داشته است (همان: ۱۲۹). نکته مهم در این پرسش و پاسخ، مساله «ظرف تحقق ملکیت» است. امام خمینی رحمت‌الله علیه پذیرفته‌اند مالک نمی‌تواند خارج از ظرف تحقق ملکیتش تصرفی انجام دهد. بر این اساس، قاعده سلطنت در موارد بسیاری که ظرف ملکیت مردم تحقق ندارد، نباید جاری و شامل باشد. مواردی مانند خمس، زکات، انفال، زمین‌های بایر، غنایم جنگی، خراج و مالیات، درآمدهای مختلف حکومتی و ... هیچ‌یک از این موارد، ظرف تحقق ملکیت مردم نیست تا شامل قاعده سلطنت شوند. بنابراین قاعده سلطنت در همه جا با حکم حکومتی در تعارض نیست. آیت‌الله العظمی جوادی‌آملی این مطلب را به تعبیر دیگر بیان کرده است. به نظر ایشان، در مواردی که می‌دانیم یا شک داریم که «امرالناس» است، نمی‌توان حکم به عدم ولایت کرد. «بنابراین پیش از استدلال به اصل «عدم ولایت» در هر موردی، باید احراز شود آیا شأن و کار و امر مورد استدلال، از مصادیق «امرالناس» است یا نه، زیرا با یقین به اینکه شأن یادشده از مصادیق «امرالله» است نه «امرالناس»، نمی‌توان به اصل «عدم ولایت» تمسک کرد، چه؛ خروج «امرالله» از اصل یادشده، از قبیل «تخصص» است نه «تخصیص». مثلاً ولایت معصوم(ع) بر انفال، خمس، زکات و... از سنخ تخصیص نیست، زیرا اموال یادشده، نه از قبیل اموال شخصی‌اند و نه از سنخ اموال ملی و عمومی، بلکه از قبیل اموال دولت اسلامی و حکومت دینی است که تحت مالکیت هیچ فرد یا گروهی قرار ندارد بنابراین ولایت فقیه عادل بر آنها، از قبیل ولایت بر «امرالناس» نخواهد بود تا به نحو تخصیص از اصل معهود خارج شده باشد» (عبدالله جوادی‌آملی، ۱۳۸۳: ۱۴۹).

منبع: فقه سیاسی در اسلام؛ رهیافت فقهی در تأسیس دولت اسلامی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی